



Legal Analysis of the Rule of Representation's Transferability in Commercial Agency (with a Glance to Common Law)

Ahad Gholizadeh Manghutay

Associate Professor, Department of Law, Faculty of Administrative Sciences and Economics, University of Isfahan, Email: gholizadeh@ase.ui.ac.ir

Abstract

The Partnership Securities' Issuance Manner Act of 1997 mentions to an agent bank that a guarantee by the partnership securities' publisher is entrusted to it, so that if necessary, it can on its own initiative pay out of that guarantee the principal, interest on account and realized interest of the partnership securities to their holders. Contrary to the original idea, that bank is thus not the guarantor but the representative, i.e., the representative in paying the above amounts from the 'fund of guarantee'. This agency is also seen in the name that the legislature has assigned to it, namely the 'agent' bank. But whose agent is this? Partnership securities' publisher or holder? Given their designation by the publisher, they first appears to be the publisher's agent, but more precision shows the opposite; because they take over mortgage (assurance) deposited by the publisher, whereas we know the mortgage must be taken by the mortgagee and principally kept at his disposal, so they are partnership securities' holders agent. Therefore, the issue arises that considering the partnership securities' transferability, how can principals change but agents' representation remain the same? Here it seems that legislature in this case likely, under influence of the other countries' law, considers agency to be transferable in all cases of agency, brokerage, undisclosed commission, tenure to transportation, commercial representation, and in general, in all forms of commercial agency. Not the binding nature of agency but only its transferability is meant. In this regard, what attracts attention is transferability of agency's representation (not revocation of agency) with death, incapacitation or change of the principal, but on a case-by-case basis, it can also think about death, the incapacitation and changing the agent.

Keywords: representation's transferability, commercial agency, brokerage, undisclosed commission, tenure to transportation, commercial representation.

Received: 2023/12/11 ; **Revised:** 2024/02/29 ; **Accepted:** 2024/05/01 ; **Published online:** 2024/09/22

How To Cite: Gholizadeh Manghutay, Ahad (2024). Legal Analysis of the Rule of Representation's Transferability in Commercial Agency (with a Glance to Common Law), *Comparative Study on Islamic and Western Law*, 11(3), 117-138. <https://doi.org/10.22091/csiw.2024.10182.2481>

Published by: University of Qom

© The Author(s)

Article type: Research





تحلیل حقوقی قاعده قابل انتقال بودن وکالت در نمایندگی تجاری (با نگاهی به کامن لا)

احد قلی زاده منقو طای

دانشیار گروه حقوق، دانشکده علوم اداری و اقتصاد، دانشگاه اصفهان، رایانامه: gholizadeh@ase.ui.ac.ir

چکیده

در قانون نحوه انتشار اوراق مشارکت ۱۳۷۶ از بانک عامل نام برده شده است که تضمینی توسط ناشر اوراق مشارکت به او سپرده می‌شود تا در صورت لزوم رأساً بتواند از محل آن، اصل، سود علی الحساب و سود تحقق یافته اوراق مشارکت را به دارندگان آن اوراق بپردازد. برخلاف تصور اولیه، آن بانک به این ترتیب نه ضامن بلکه وکیل، یعنی وکیل در پرداخت مبالغ فوق از «محل تضمین» است. این وکیل بودن در نامی هم که قانون‌گذار برای آن در نظر گرفته، یعنی بانک «عامل» دیده می‌شود. ولی این عامل، عامل چه کسی است؟ ناشر اوراق مشارکت یا دارنده آن؟ با توجه به تعیین شدن او از سوی ناشر، اول به نظر می‌رسد او عامل ناشر است ولی دقت بیشتر خلاف آن را نشان می‌دهد، چون او وثیقه (تضمین) سپرده شده از سوی ناشر را در اختیار می‌گیرد. درحالی که می‌دانیم وثیقه باید توسط مرتهن قبض شده و قاعدتاً در اختیار او بماند، پس او عامل دارندگان اوراق مشارکت است. به این ترتیب، این مسئله پیش می‌آید که با توجه به قابل نقل و انتقال بودن اوراق مشارکت، چطور می‌شود که موکل‌ها عوض شوند ولی وکالت وکیل همچنان باقی بماند؟ اینجاست که به نظر می‌رسد قانون‌گذار در این مورد احتمالاً تحت تأثیر حقوق سایر کشورها وکالت را در همه موارد عاملی، دلالی، حق العمل کاری، تصدی به حمل و نقل، قائم مقامی تجارته و به طور کلی در همه اقسام نمایندگی تجاری، به صورت قابل انتقال در نظر گرفته است. منظور نه لازم بودن وکالت، بلکه فقط قابل انتقال بودن آن است. در این باره آنچه جلب توجه می‌کند قابل نقل و انتقال بودن وکالت وکیل (عدم فسخ وکالت) با فوت یا حجر یا تغییر موکل است، ولی به طور موردی می‌توان به فوت و حجر و تغییر وکیل هم فکر کرد.

کلیدواژه‌ها: قابل انتقال بودن وکالت، نمایندگی تجاری، دلالی، حق العمل کاری، تصدی به حمل و نقل، قائم مقامی تجارته.

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۹/۲۰؛ تاریخ بازنگری: ۱۴۰۲/۱۲/۱۰؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۲/۱۲؛ تاریخ انتشار برخط: ۱۴۰۳/۰۷/۰۱
استاد به این مقاله: قلی زاده منقو طای، احد (۱۴۰۳). تحلیل حقوقی قاعده قابل انتقال بودن وکالت در نمایندگی تجاری (با نگاهی به کامن لا)، پژوهش تطبیقی حقوق اسلام و غرب، ۱۱(۳)، ۱۳۸-۱۳۹. <https://doi.org/10.22091/csiw.2024.10182.2481>



مقدمه

مقاله حاضر از نوع مقالات فرضیه محور است. به این صورت که نگارنده فرضیه‌ای را در پاسخ به مسئله حقوقی حل نشده‌ای طرح نموده و با آوردن مصادیق متعدد و تحلیل تحقیقی توصیفی هر یک از آن مصادیق، درصدد اثبات آن فرضیه برمی‌آید. فرضیه این مقاله آن است که قانون‌گذار ایران در قانون تجارت (ق.ت)، برخلاف وضعیت مقررشده در قانون مدنی (ق.م) وکالت در نمایندگی تجاری را اصولاً به صورت قابل انتقال در نظر می‌گیرد. یعنی علی‌رغم نظر بعضی (سماواتی، ۱۳۹۴: ۱۸۷)، با فوت یا حجر موکل یا انتقال موضوع وکالت به دیگری، برخلاف اصل و برخلاف آنچه در کامن‌لا (Murdoch 2009: 3) نیز معمول است وکالت ملغی نشده، همچنین در صورت امکان، با فوت یا حجر وکیل هم وکالت ملغی نمی‌شود. البته، در دلالتی قائم مقامی تجارتي و حق العمل کاری امکان اخیر مشهود نیست، ولی در تصدی به حمل و نقل تردیدی در وجود این امکان نیست. منظور اینکه برای مثال، آن گونه که دیگران (سماواتی، ۱۳۹۴: ۱۶۲) هم نظر داده‌اند، با فوت قائم مقام تجارتي رابطه شغلی او با تجارتخانه قطع می‌شود ولی با فوت متصدی حمل و نقل، تکالیف او توسط دیگران انجام داده می‌شود.

منظور این نیست که قانون‌گذار وکالت را لازم تلقی کرده باشد، چون اگر وکالت لازم بود وکیل غیرقابل عزل یا غیرقابل استعفا نیز می‌شد. قانون‌گذار در مواردی که در زیر مطرح شده، متعرض قابل عزل یا قابل استعفاء بودن وکیل نشده است. همچنین، منظور این نیست که وکالت با انقضای مدت آن (در صورت مدت داشتن) ملغی نمی‌شود. بعضی (قاسم‌زاده، ۱۳۷۵: ۱۱۰)، پذیرفته شدن قابل انتقال بودن وکالت در مواردی مثل رهن و صلح که در آن‌ها موضوع عقد وکالت متعلق حق وکیل باشد، را به استناد برخی منابع فقهی مطرح کرده‌اند. مشابه این وضعیت در حقوق فیلیپین (Fortun, Creencia and Loste 2009: Phi/9) معمول است، البته نه فقط به نفع وکیل بلکه همچنین به نفع آمر و طرف مقابل. البته، موردی در قانون تجارت وجود دارد که در آن این شائبه ایجاد شده است که انگار قانون‌گذار عزل وکیل را آن گونه که در حقوق فرانسه (Henderson and Chance 2009: Fra/2) و حقوق یونان (Dryllerakis 2009: Gre/20) معمول است، حق بلامنازع موکل نمی‌داند. به این صورت که گرچه در قرارداد حمل و نقل ارسال‌کننده (موکل) را محق در استرداد محموله از متصدی حمل و نقل دانسته ولی در ماده ۳۸۲ (ق.ت) مقرر نموده که او برای استرداد، خسارات متصدی بابت این امر را باید بپردازد. این در حالی است که می‌دانیم اعمال حق موجب ضمان نمی‌شود. این استرداد معمولاً همراه با عزل وکیل است، بنابراین به نوعی قانون‌گذار عزل وکیل را با پرداخت خسارات او مجاز شمرده است. شاید این قید به آن علت وضع شده که نگرانی مطرح شده از سوی بعضی (زننگنه، ۱۳۵۳: ۳۰۷)، درباره جایز بودن قرارداد حمل و نقل برطرف گردد.

به نظر می‌رسد روش قانون‌گذار درباره قابل انتقال دانستن وکالت در مواردی در قوانین زیرمجموعه (ق.ت)، برای مثال در قانون نحوه انتشار اوراق مشارکت نیز اجرا می‌شود. بعضی (لطیف‌زاده و شلمزاری،

۱۳۹۸: ۲۸۵)، تلویحاً استدلال کرده‌اند که این وضعیت در فقه نیز در قالبی تحت عنوان «وکالت تفویضی» پذیرفته شده است. مصادیقی که برای اثبات این فرضیه در این مقاله مورد بررسی قرار می‌گیرند، شامل بانک عامل در انتشار اوراق مشارکت، قائم‌مقامی تجاری، دلالی، حق‌العمل‌کاری و تصدی در حمل‌ونقل خواهند بود. با توجه به تعداد زیاد مصادیق موجود در این باره در (ق.ت)، لاجرم امکان اصولی بودن قابل‌انتقال بودن وکالت در آن قانون نیز باید مورد بحث قرار گیرد.

البته باید توجه داشت که موضوع این مقاله وکالت و نمایندگی قراردادی است و شامل نمایندگی قانونی نمی‌شود. به عبارت دیگر، نمایندگی قراردادی تجاری موضوع این مقاله است. اگرچه قانون‌گذار در (ق.ت) درباره شرکت‌هایی که فقط مشمول (ق.ت) بوده و مشمول لایحه اصلاحی ۱۳۴۷ آن نیستند، مسئولیت مدیر در مقابل شرکت و شرکای آن را مسئولیت وکیل در مقابل موکل دانسته است. در لایحه اصلاحی ۱۳۴۷ نیز آن‌گونه که دیگران (حیدرپور، ۱۳۸۲: ۴۵؛ کاویانی، ۱۳۸۶: ۲۶۲؛ فیضی چکاب، بنایی اسکویی و موسوی، ۱۳۹۹: ۱۷۴) هم توجه داشته‌اند، تردیدی نیست که علی‌رغم نظر بعضی (عیسی تفرشی، ۱۳۷۸: ۹۴)، حتی اگر اعضای هیئت‌مدیره و مدیرعامل را ارکان شرکت حساب کنیم در تحلیل روابط آن‌ها با شرکت باید آن‌ها را آن‌گونه که در کامن‌لا (Clarke, et al, 2017: 117) نیز معمول است، نمایندگان شرکت و به عبارتی نمایندگان سهامداران یعنی اعضای مجمع عمومی آن، بدانیم. در اینجا، آن‌گونه که در کامن‌لا (Murdoch, 2009: 9). نیز مورد توجه قرار گرفته است، نمایندگی جمعی اعضای هیئت‌مدیره به‌عنوان رکن اصلی قانون‌گذاری شرکت مورد نظر است. ولی این مقررات باعث نمی‌شوند که بتوان قابل‌انتقال بودن وکالت را به نمایندگان قانونی هم سرایت داد. در این باره، علی‌رغم نظر بعضی (کاویانی، ۱۳۸۶: ۲۶۱)، مدیرعامل شرکت آن‌گونه که دیگران (منقوطای، ۱۴۰۲: ۴۶۶) هم نظر داده‌اند، نماینده قانونی آن است نه نماینده قراردادی آن، چون توسط خود آن منصوب نمی‌شود. شرایط خاص موکل (مولی‌علیه) فلسفه وجود نماینده قانونی است و این ویژگی مانع از انتقال آن نمایندگی به جانشینان موکل (مولی‌علیه) است.

ضمن اینکه، برخلاف اغلب نمایندگان تجاری، آن‌گونه که دیگران (سماواتی، ۱۳۹۴: ۱۶۵) هم به استناد نظر شماره ۴۸۶۹/۷-۱۳۸۶/۰۷/۲۴ اداره کل حقوقی و تدوین قوانین قوه قضائیه ابراز یا اظهار نظر (دشمن‌زیاری، ۱۳۹۰: ۱۱۶) کرده‌اند، مدیر شرکت قاعداً تاجر نیست. در این مقاله وقتی از غیرقابل انتقال بودن وکالت (نماینده قانونی) صحبت می‌شود، منظور باقی نماندن صفت نیابت در نایب با حجر یا فوت منوب‌عنه یا انتقال موضوع نیابت است. در حالی که معمولاً در سایر نوشته‌های مرتبط (قتواتی، ۱۳۸۱: ۱۳۸) منظور از این غیرقابل انتقال بودن، مجاز نبودن انتقال نیابت از سوی نایب به شخص دیگری است. برخلاف نظر بعضی (نیازی، نصیری و قاسمی عهد، ۱۴۰۰: ۱۷۴)، (ق.ت) آن‌گونه که در حقوق یونان (Dryllerakis, 2009: Gre/1) و کامن‌لا (Baskind, Osborne and Roach, 2013: 58)

نیز معمول است، نمایندگی قانونی زیر مجموعه نمایندگی تجاری نیست.

۱. بانک عامل در قانون نحوه انتشار اوراق مشارکت

در قانون نحوه انتشار اوراق مشارکت ۱۳۷۶ (ق.ن.ا.م) قانون‌گذار برای پشتیبانی طلب دارندگان اوراق مشارکت، ناشران غیردولتی آن اوراق را موظف نموده بانکی را مشخص نمایند که در صورت عدم انجام تعهدات توسط ناشر در مقابل دارندگان آن اوراق، دارندگان به بانک مزبور مراجعه، اصل و سود وجوه پرداختی خود را دریافت دارند. اول به نظر می‌رسد که آن بانک ضامن ناشر اوراق است، ولی با دقت بیشتر معلوم می‌شود قانون‌گذار در این باره به جای عبارت «بانک ضامن» از عبارت «بانک عامل» استفاده کرده و منظور عاملی است که تضمین توسط ناشر اوراق مشارکت به او سپرده می‌شود تا در صورت لزوم او راساً بتواند از محل آن تضمین اصل، سود علی‌الحساب و سود تحقق‌یافته اوراق مشارکت را به دارندگان آن اوراق بپردازد. پس برخلاف تصور اولیه آن بانک به این ترتیب ضامن نیست، بلکه وکیل (عامل) است؛ یعنی وکیل است که از «محل تضمین» مبالغ فوق را پرداخت کند. پس این بانک از نظر جایگاه حقوقی به طور مشخص «عامل» به‌عنوان یکی از زیرمجموعه‌های وکالت است، یعنی علی‌رغم نظر بعضی (افتخاری، ۱۳۷۹: ۱۰۴)، او قاعداً به‌عنوان وکیل، آن‌گونه که دیگران (اسکینی، ۱۳۷۸: ۷۸؛ فخاری، بی تا: ۱۹) هم نظر داده‌اند و در کامن‌لا (Munday, 2010: 2) نیز معمول است، به نام و به حساب موکل خود (آمر) عمل می‌کند. ولی این عامل، عامل چه کسی یا کسانی است؟ ناشر اوراق مشارکت یا دارندگان آن؟ با توجه به اینکه این عامل توسط ناشر تعیین می‌شود، اول به نظر می‌رسد او عامل ناشر است. ولی دقت بیشتر نشان می‌دهد که این‌طور نیست، چون او وثیقه سپرده‌شده توسط ناشر را در اختیار می‌گیرد. درحالی که می‌دانیم وثیقه باید توسط مرتهن در اختیار گرفته شده و قاعداً در اختیار او بماند. پس او عامل دارندگان اوراق مشارکت است. اکنون که عامل دارندگان اوراق مشارکت است، این مسئله پیش می‌آید که با توجه به قابل نقل و انتقال بودن اوراق مشارکت، چطور می‌توان قبول کرد که موکل‌ها (دارندگان اوراق مشارکت) با فوت، حجر یا دادوستد اوراق تغییر کنند، ولی وکالت وکیل (بانک عامل) همچنان سر جای خود باقی بماند؟

تنها فرضیه‌ای که می‌تواند این وضعیت را تحلیل کند آن است که گفته شود این وکالت وکالتی قابل انتقال است؛ یعنی تغییر ارادی یا قهری موکل یا موکل‌ها و به عبارت دیگر، نقل و انتقال اوراق مشارکت در اثر معامله یا فوت، آن وکالت را منتفی نمی‌کند. وقتی فوت موکل در آن مؤثر نباشد، به طریق اولی محجور شدن موکل نیز در آن مؤثر نخواهد بود. در عمل نیز شاهدیم که حجر یا ورشکستگی هر یک از دارندگان اوراق مشارکت سبب گسسته شدن رابطه جانشینان او با عامل مزبور نمی‌گردد. توجه داشته باشیم که علی‌رغم نظر بعضی (سماواتی، ۱۳۹۴: ۱۸۷)، برخلاف ورشکستگی، اعسار موجب حجر نیست. موارد دیگری که در زیر مطرح می‌شوند، نشان می‌دهند که قانون‌گذار به‌طور اصولی وکالت را در

نمایندگی تجاری قابل انتقال قلمداد کرده است.

۲. قائم‌مقامی تجاری

مقرره معروف قانون تجارت یعنی «با فوت یا حجر رئیس تجارتخانه قائم‌مقام تجاری منعزل نیست با انحلال شرکت قائم‌مقام تجاری منعزل است» سال‌هاست که فکر اهل فن را به خود مشغول داشته است. فرضیه فوق این مشکل را حل می‌کند. ضمن اینکه این مقرره تأییدی می‌شود بر صحت این فرضیه. مطابق مفاد این مقرره، گرچه موکل، یعنی رئیس تجارتخانه، فوت کرده یا محجور شده ولی قائم‌مقام تجاری به‌عنوان وکیل و نماینده تجاری او آن‌گونه که دیگران (کاتبی، ۱۳۷۵: ۲۸۲) هم توجه داشته‌اند، سمتش را از دست نداده است. در واقع، آن‌گونه که دیگران (حسنی، ۱۳۸۰: ۵۹۷) هم ابراز کرده‌اند، در صورت فوت، نمایندگی او از ورثه رئیس تجارتخانه (تاجر) و در صورت حجر، نمایندگی او از قیم رئیس تجارتخانه خواهد بود.

اگر حجر نتیجه ورشکستگی باشد، نمایندگی او از مدیر تصفیه خواهد بود. به‌طور کلی، انتقال تجارتخانه به دیگری هم باید به فوت و حجر اضافه شود. چه توجیه‌ها که قبلاً برای تحلیل این مقرره نشده بود. مثلاً معمولاً اعلام می‌شد که از نظر این مقرره رئیس تجارتخانه صاحب تجارتخانه نیست، بلکه نماینده صاحب تجارتخانه است. بنابراین گرچه انتصاب قائم‌مقام تجاری با اوست، ولی او آن را نه برای خود بلکه برای صاحب تجارتخانه برگزیده و به کار گرفته بود. در نتیجه، منعزل شدن قائم‌مقام نیازمند فوت و حجر صاحب تجارتخانه است و نه فوت یا حجر رئیس تجارتخانه. ولی برای این استدلال همیشه ابهاماتی مطرح می‌شد، نظیر اینکه اگر این مقرره نمی‌خواست مطالبی استثنایی را بیان کند، چرا اصلاً وضع شده است؟ چرا قانون‌گذار در مبحث قائم‌مقامی تجاری حتی یک بار علاوه بر رئیس تجارتخانه از صاحب تجارتخانه اسم نبرده تا مانع از ایجاد ابهام شود؟ اصلاً با وجود قائم‌مقام تجاری چه نیازی خواهد بود به نماینده دیگری تحت عنوان «رئیس تجارتخانه» و بالعکس. ولی فرضیه‌ای که در صدد اثبات آن هستیم همه این ابهامات را به‌طور کامل می‌زداید.

البته بدیهی است بعضی ابهام جدیدی را مطرح خواهند کرد. به این صورت که چرا مطابق آن مقرره «با انحلال شرکت قائم‌مقام تجاری منعزل است»؟ آیا انحلال شرکت به معنای فوت تاجر حقوقی نیست؟ پس چرا با انحلال شرکت، قائم‌مقام تجاری از سمت خود برکنار می‌شود؟ چرا پس از انحلال شرکت، قائم‌مقام به جانشینان شرکت منحل، یعنی طلبکاران و سهام‌داران یا صاحبان سهم شرکت، تبدیل نمی‌شود؟ در پاسخ، در واقع قانون‌گذار نخواست است موضوع را پیچیده کرده، بحثی تحت عنوان جانشینی شرکت و ادامه تجارت شرکت توسط جانشینان آن را مطرح کند. با توجه به احتمال بالای پخش شدن دارایی شرکت در بین عده‌ای کثیر، در نتیجه طرح شدن مالکیت مشاعی جانشینان و ممانعت قانون از اقدام به تجارت مشاعی، بدیهی بوده که با انحلال شرکت، قائم‌مقام تجاری منعزل شود. یعنی در این باره

وکالت قابلیت انتقال نداشته است. علی‌رغم نظر بعضی (سماواتی، ۱۳۹۴: ۱۶۲)، در این باره همه اشخاص حقوقی در حکم شرکت نیستند، چون سایر اشخاص حقوقی اگر اشتغال به تجارت نداشته باشند، نمی‌توانند قائم مقام «تجارتی» داشته باشند.

مشابه این حالت درباره قائم مقامی از تاجر حقیقی هم می‌تواند مطرح شود. مثل اینکه تاجر حقیقی ترک تجارت کرده به شغل دیگری مثلاً به قضاوت، مشغول شود. با ترک تجارت از سوی تاجر، قائم مقام منعزل می‌شود چون وکالت او از تاجر سالبه به انتفاع موضوع شده است. می‌توان گفت در واقع، با انحلال شرکت، موضوع وکالت قائم مقام شرکت هم سالبه به انتفاع موضوع شده است، چون ادامه دادن تجارت شرکت توسط مجموعه‌ای از افراد حقیقی یا حقوقی به‌عنوان جانشین شرکت، موضوعی نیست که قانون‌گذار آن را پذیرفته باشد. ضمن اینکه وقتی نماینده قانونی شرکت یعنی مدیرعامل، سمت خود را از دست داده باشد فرض باقی بودن وکالت وکیل (نماینده قراردادی) به طریق اولی منتفی خواهد بود.

البته، به نظر می‌رسد عبارت مقرر فوق دربرگیرنده بی‌دقتی است. به این صورت که قانون‌گذار با توجه به نکاتی که در این مقاله مورد بحث قرار می‌گیرد، به جای انحلال شرکت باید از «انحلال و تصفیه» آن نام می‌برد. زیرا، آن‌طور که از مطالب لایحه اصلاحی (ق.ت) مستفاد می‌شود، اگر شرکت به علتی غیر از ورشکستگی منحل شده باشد، مدیرعامل شرکت سمت خود را به‌نوعی حفظ کرده، به‌عنوان مدیر تصفیه شرکت منحل، اقدام به تصفیه دارایی شرکت می‌نماید. بعید نیست که آن مدیر در این مدت نیاز به خدمات قائم مقام تجارتي داشته و در نتیجه نیاز باشد که قائم مقام تجارتي هم علی‌رغم انحلال شرکت، آن‌گونه که در حقوق فرانسه (Henderson and Chance, 2009: 17) نیز معمول است، تا وقتی تصفیه دارایی شرکت خاتمه نیافته، سمت خود را حفظ کند.

باید توجه داشت که قائم مقام تجارتي علی‌رغم نظر بعضی (نعیمی، ۱۳۸۹: ۳۴۱)، برخلاف سایر نمایندگان تجارتي، آن‌گونه که دیگران (طارم‌سری، ۱۳۷۷: ۱۸۸؛ حسنی، ۱۳۸: ۵۹۷؛ یزدانی، ۱۳۹۷: ۳۶) هم ابراز کرده‌اند، تاجر نیست. علت هم آن‌گونه که دیگران (سماواتی، ۱۳۹۴: ۱۶۲) هم توجه داشته‌اند وابستگی استخدامی او به صاحب تجارتخانه است. بنابراین، قائم مقام تجارتي را در مقایسه با سایر نمایندگان تجارتي باید آن‌گونه که دیگران (طارم‌سری، ۱۳۷۷: ۱۸۸) هم ابراز نموده‌اند، نماینده غیرمستقل به حساب آورد. در حقوق فنلاند (Anthoni and Nordia, 2009: Fin 1) و حقوق فرانسه (Henderson and Chance, 2009: Fra/1)، لازمه نماینده بودن نداشتن رابطه استخدامی با آمر است. در کامن‌لا (Baskind, Osborne and Roach, 2013: 52) نیز نماینده تجاری باید مستقل باشد.

طبق (ق.ت)، قائم مقام تجارتي نمی‌تواند بدون اجازه رئیس تجارتخانه شخص دیگری را برای انجام همه وظایفی که دارد جانشین خود کند. به نظر می‌رسد ذکر این نکته فقط در مقررات راجع به قائم مقامی تجارتي حاکی از آن است که در سایر موارد یعنی دلالی، حق العمل کاری، تصدی به حمل و نقل و نظایر

آن‌ها، نماینده قاعدتاً حق دارد آن‌گونه که در حقوق فرانسه (Henderson and Chance, 2009: Fra/4) نیز معمول است، برخلاف آنچه در حقوق مدنی در نظر گرفته می‌شود، بدون نیاز به اخذ اجازه از آمر، شخص دیگری را برای انجام همه وظایفش و حتی دریافت همه حقوقش جایگزین خود نماید. بدیهی است که شخص جدید^۱ نه وکیل آمر بلکه وکیل وکیل (نماینده) خواهد بود و آن‌گونه که (ق.ت) به صراحت درباره تصدی به حمل و نقل مقرر کرده وکیل اول ضامن خسارات ناشی از عملکرد وکیل دوم خواهد بود. وکیل دوم نیز قاعدتاً حق خواهد داشت همه وظایفش را با مسئولیت خود به وکیل سومی ارجاع کند و به همین ترتیب وکلای بعدی هم این حق را خواهند داشت. آن‌گونه که دیگران (Saleem, 2013: 26) هم نظر داده‌اند، در حقوق اسلامی قاعدتاً وکالت باید بالمباشره انجام شود.

۳. دلالی

بی‌تردید، مطابق صراحت (ق.ت) دلال علی‌رغم اجتهاد در مقابل نص بعضی (فرازنده مهر، ۱۳۹۶: ۳۴۲؛ قنواتی و عیسی نفرشی، ۱۳۸۰: ۷۵؛ فرجی، ۱۳۸۶: ۷۱؛ نیازی، نصیری و قاسمی عهد، ۱۴۰۰: ۱۷۳) وکیل آمر است و میان آن دو آن‌گونه که دیگران (یزدانی، ۱۳۹۷: ۹۶؛ عرفانی، ۱۳۶۵: ۶۱) هم ابراز داشته‌اند، رابطه نمایندگی وجود دارد. دلال^۲ علی‌رغم نظر بعضی (دشمن‌زیاری، ۱۳۹۰: ۱۱۶)، آن‌گونه که در حقوق فرانسه (Henderson and Chance, 2009: Fra/1) هم معمول است، نماینده آمر است در پیدا کردن طرف معامله و جوش دادن معامله^۳ و آن‌گونه که در کامن‌لا (Munday, 2010: 4) نیز معمول است، برای نماینده بودن لازم نیست او حتماً حق انجام معامله را هم داشته باشد. در دلالی نکته‌ای وجود دارد که در آن قابل انتقال بودن وکالت تداعی می‌شود. به این صورت که مطابق (ق.ت) دلال زمانی می‌تواند اجرت دلالی خود را مطالبه کند که آن‌گونه که دیگران (فرجی، ۱۳۸۶: ۵۸) هم توجه داشته‌اند، موضوع دلالی به وساطت و راهنمایی او خاتمه یافته باشد. در این مورد، ممکن است قرارداد موضوع معامله از قراردادهایی باشد که اجرای آن طول می‌کشد، نظیر اجاره، اجاره به شرط تملیک یا بیع نسبه با پرداخت اقساطی. ممکن است دلال آن‌گونه که در مبحث قرارداد حمل و نقل دیدیم یک قرارداد حمل و نقل را اصطلاحاً جوش داده باشد؛ در این‌گونه موارد مدت زیادی، چه بسا بیش از یک سال، طول می‌کشد تا معامله خاتمه یابد. در این‌باره، مقرره‌ای وجود دارد که نشان می‌دهد منظور قانون‌گذار از «ختم معامله» علی‌رغم نظر بعضی (یزدانی، ۱۳۹۷، ۹۵)، نه ختم انعقاد، بلکه «ختم اجرای» آن است؛ به این صورت که اگر معامله از روی نمونه بوده باشد دلال اصولاً باید آن نمونه را تا «ختم معامله» نزد خود نگهدارد و بدیهی است منظور از ختم معامله در این مقرر همان‌طور که گفته شد، «ختم اجرا» است نه «ختم انعقاد».

1. Sub-agent
2. Broker
3. Facilitator agent

آن گونه که در حقوق فنلاند (Anthoni and Nordia 2009: Fin 6) نیز معمول است، تا وقتی طرف مقابل به تعهدات خود عمل نکرده، آمر موظف به پرداخت اجرت نمی شود. بدیهی است، در صورت ملغی شدن قرارداد به علت کوتاهی طرف مقابل در انجام تعهد، دلال بابت عدم دریافت اجرت می تواند به او رجوع کند. در این مدت اتفاق می افتد که آمر دلال فوت کرده، موضوع را به دیگری واگذار کرده یا محجور می شود. بعید به نظر می رسد که هر یک از این موارد منجر به فسخ دلالی گردیده، دلال منتظر ختم اجرا را از اجرت خود محروم نماید. مشابه همین طول کشیدن را در مقرر دیگری از (ق.ت) می بینیم که به موجب آن اگر معامله مشروط به شرط تعلیقی باشد دلال پس از حصول شرط، مستحق دریافت اجرت خواهد بود.

قانون گذار گرچه فسخ قرارداد موضوع دلالی را مطرح کرده ولی از فسخ دلالی سخن به میان نیاورده است. در این باره، حتی به نظر نمی رسد که فوت یا حجر دلال یا انتقال موضوع دلالی به دیگری نیز سبب محرومیت او از اجرت گردد. به نظر می رسد قانون گذار جزء موضوع دلالی را در مقابل جزء اجرت آن قرار نداده است. در نتیجه، اگر فرضیه مورد بحث پذیرفته نشود با فوت یا حجر آمر یا دلال یا با انتقال موضوع دلالی به دیگری، رابطه میان آمر و دلال فسخ می شود و دلال یا جانشینان او حتی نمی توانند جزء متناسب اجرت با اعمال انجام شده در زمان قبل از فسخ دلالی را نیز مطالبه نمایند.

آنچه در فوق درباره استحقاق دلال به گرفتن اجرت بعد از «ختم اجرای معامله» گفته شد، درباره استحقاق حق العمل کاری به اجرت نیز در (ق.ت) مقرر شده است. درباره حق العمل کاری، اگر معامله به طور کامل اجرا نشود و اجرای کامل آن امکان پذیر نباشد، نه جزء متناسبی از اجرت بلکه اجرت المثلی که عرف تعیین می کند به حق العمل کاری داده می شود. قانون گذار گرچه در مقام بیان بوده، حجر یا فوت آمر یا وکیل یا تغییر آمر را سبب اجرا نشدن معامله تلقی نکرده است.

۴. حق العمل کاری

حق العمل کاری^۱ آن گونه که در حقوق فرانسه (Henderson and Chance, 2009: Fra/1) نیز معمول است، به نام خود و به حساب آمر عمل می کند. در نتیجه، قاعدتاً آن گونه که دیگران (ستوده، ۱۳۴۹: ۴۵) هم ابراز نموده اند، طرف معامله حق العمل کاری آمر او را نمی شناسد. بنابراین، هیچ دلیلی ندارد که بتوان در مقابل طرف مقابل به حجر یا فوت آمر یا تغییر آمر استناد کرده، آن گونه که در کامن لا (Munday, 2010: 331) نیز معمول است، منکر سمت حق العمل کاری شد. چون حق العمل کاری به نام خود معامله می کند آن گونه که دیگران (فخاری، بی تا: ۱۶) هم ابراز کرده اند، قاعدتاً آن گونه که در حقوق یونان (Dryllerakis, 2009: Gre/14) هم معمول است، حتی به طرف مقابل نمی گوید که به عنوان حق العمل کاری دارد معامله می کند، آن گونه

که در کارگزاری بورس یا گمرک عمل می‌شود. اگر حق العمل‌کاری به طرف مقابل بگوید که دارد به حساب دیگری عمل می‌کند ولی نام او را مشخص نکند، برخلاف آنچه بعضی در کامن‌لا (Baskind, Osborne & Roach, 2013: 58) مطرح کرده‌اند، همچنان معامله به نام خود او خواهد بود.

آن‌گونه که دیگران (فرازنده‌مهر، ۱۳۹۶: ۳۴۶-۳۴۷) هم توجه داشته‌اند، این خصوصیت حق العمل‌کاری باعث می‌شود که افراد تحت تحریم با استفاده از آن بتوانند تحریم‌ها را دور بزنند یا افراد بتوانند اقدام به پولشویی نمایند. در واقع، برخلاف نمایندگی ظاهری (امینی و عبدی، ۱۳۹۲: ۶۳) که در آن ظاهر بر نماینده بودن معامله‌کننده است در حق العمل‌کاری ظاهر بر نماینده نبودن معامله‌کننده است. به عبارت دیگر، آن‌گونه که دیگران (فخاری، ۱۳۸۰: ۱۰۳) هم ابراز نموده‌اند، اصل بر آن است که شخص برای خودش معامله می‌کند مگر اینکه به نمایندگی معامله کردن او ثابت شود. به همین دلیل، بعضی (محقق داماد و طهرانی، ۱۳۸۹: ۲۷۸)، حق العمل‌کاری را نمایندگی غیرمستقیم تلقی کرده‌اند. به عبارت دیگر آن‌گونه که دیگران (طارم‌سری، ۱۳۷۷: ۱۸۸) هم ابراز داشته‌اند، حق العمل‌کاری مانند دلال، عامل و متصدی حمل و نقل، از نمایندگان مستقل است.

در نتیجه، بدیهی است که علی‌رغم نظر بعضی (سماواتی، ۱۳۷۸: ۱۱۷)، با فوت، حجر یا تغییر آمر، حق العمل‌کاری سمت خود را از دست ندهد و از این نظر نمایندگی او از سوی آمر قابل انتقال باشد. بعضی (لنگرودی، ۱۳۷۰: ۷۲۴)، صراحتاً این وضعیت را به همه نمایندگان تجاری سرایت داده‌اند. آن‌گونه که دیگران هم ابراز (کاتبی، ۱۳۷۵: ۲۷۳؛ اسکینی، ۱۳۷۸: ۷۶؛ حسنی، ۱۳۸۰: ۵۷۸؛ یزدانی، ۱۳۹۷: ۹۹؛ قنواتی و عیسی تفرشی، ۱۳۸۰: ۶۰) یا مطرح (لطیف‌زاده و شلمزاری، ۱۳۹۸: ۲۷۸) کرده‌اند و در حقوق آمریکا (Munday, 2010: 4) و حقوق فرانسه (Henderson and Chance 2009: Fra/2; Saintier 2009: 58) نیز معمول است، حق العمل‌کاری^۱ در مقابل طرف دیگر، قاعدتاً طرف اصلی معامله حساب می‌شود. آن‌گونه که بعضی (راستین، ۱۳۵۱: ۳۸۳؛ حسنی، ۱۳۸۰: ۵۷۹) ابراز داشته‌اند، طرف مقابل به اعتبار و شهرت حق العمل‌کاری و آمر به کاردانی و بصیرت او تکیه می‌کند. طرف اصلی معامله حساب شدن حق العمل‌کاری باعث شده که قانون‌گذار هیچ مقرره‌ای جهت تنظیم روابط حق العمل‌کاری با طرف مقابل معامله تدوین نکرده باشد تا جایی که همه مقررات (ق.ت) در باب حق العمل‌کاری، اختصاص به روابط بین حق العمل‌کاری و آمر دارد. علی‌رغم نظر بعضی (قنواتی و عیسی تفرشی، ۱۳۸۰: ۶۱-۶۲)، منظور این نیست که قانون‌گذار در نهایت هم معتقد به وجود هیچ رابطه معاملاتی میان آمر و طرف دیگر معامله نیست و منظور این نیست که حق العمل‌کاری نماینده آمر نیست. تردیدی نیست که حق العمل‌کاری علی‌رغم نظر بعضی (دشمن‌زیاری، ۱۳۹۰: ۱۱۶؛ نیازی، نصیری و قاسمی عهد،

1. Agent of undisclosed principle (Convention de prete nom)

۱۴۰۰: ۱۷۱؛ حیدری، عسگری و ماندگار، ۱۳۹۷: ۲۶۷) و آن گونه که دیگران (عرفانی، ۱۳۶۵: ۶۰؛ کاتبی، ۱۳۷۵: ۲۷۳؛ لنگرودی، ۱۳۷۰: ۷۲۳؛ کاتوزیان، ۱۳۷۶: ۱۹۶؛ محقق داماد و طهرانی، ۱۳۸۹: ۲۸۰؛ یزدانی، ۱۳۹۷: ۹۹) هم ابراز نموده‌اند، نماینده قراردادی آمر است و برخلاف نظر بعضی (قنواتی و عیسی تفرشی، ۱۳۸۰: ۶۲)، به صراحت (ق.ت) رابطه میان آمر و حق العمل کاری آن گونه که دیگران (زنگنه، ۱۳۵۳: ۱۳) هم ابراز کرده‌اند، مبتنی بر وکالت است. پس علی‌رغم نظر بعضی (عبادی، مسجدهسرای و کوه‌باد، ۱۴۰۱: ۴۸)، رابطه حق العمل کاری با آمر رابطه‌ای جایز است. بدیهی است، آن گونه که در کامن‌لا (Munday, 2010: 6) نیز معمول است، اگر فروشنده نه مالک کالا باشد و نه حق العمل کاری (نماینده)، بلکه برای مثال سارق باشد و مال را بفروشد خریدار (طرف مقابل) با حسن نیت^۱ مالک کالا نخواهد شد.

طبق قانون مدنی، در نهایت معامله برای کسی است که با مال او، یعنی «به حساب او» معامله می‌شود. به همین دلیل است که اگر مال آمر را حق العمل کاری گران‌تر بفروشد، مبلغ اضافه مال آمر است و اگر کالای درخواستی آمر را ارزان‌تر بخرد، آن ارزانی به سود آمر است. باین حال، ناگفته پیداست که آن گونه که در حقوق فنلاند (Anthoni and Nordia 2009: Fin 5, Heffermehl 2009: Nor/6) هم معمول است، قانون‌گذار روابط میان حق العمل کاری با طرف مقابل، از حیث در نظر گرفتن جایگاه حق العمل کاری، را در حکم روابط میان دو اصیل می‌دانسته است. برای نمونه، اگر در تحویل کالای فروخته شده یا تسلیم ثمن کالای خریداری شده تأخیر شود آن گونه که دیگران (کاتبی، ۱۳۷۵: ۲۷۵؛ کاتوزیان، ۱۳۷۶: ۱۹۶؛ اسکینی، ۱۳۷۸: ۷۶) هم نظر داده‌اند، طرف مقابل به حق العمل کار مراجعه می‌کند و در صورت عدم موفقیت، آن گونه که در رأی وحدت رویه شماره ۲۹ مورخ ۱۳۶۳/۰۸/۲۸ دیوان عالی کشور نیز مورد تأکید قرار گرفته است، برخلاف آنچه بعضی در کامن‌لا (Marsh and Soulsby, 2002: 63) مطرح کرده‌اند، علیه او اقامه دعوا می‌کند. حتی اطلاع طرف مقابل از وجود و هویت آمر قاعدتاً مانع از آن نمی‌شود که آن گونه که دیگران (سماواتی، ۱۳۹۴: ۲۱۳) هم ابراز نموده‌اند، او برای دریافت مبیع یا ثمن به حق العمل کاری مراجعه کرده، علیه او اقامه دعوا کند. این حق علی‌رغم نظری که بعضی (کاتبی، ۱۳۷۵: ۲۷۳؛ اسکینی، ۱۳۷۸: ۷۶؛ محقق داماد و طهرانی، ۱۳۸۹: ۲۸۸)، مطرح کرده‌اند، آن گونه که در حقوق آرژانتین (Amatriain and Manrique, 2009: Arg/12) و حقوق فرانسه (Saintier, 2009: 58) هم معمول است، نافی حق مراجعه و حق اقامه دعوای طرف معامله علیه آمر نیست. از سوی دیگر هم، اگر طرف مقابل از پرداخت ثمن یا تحویل مبیع خودداری کند، حق العمل کاری قاعدتاً حق و حتی تکلیف، خواهد داشت که آن گونه که دیگران (لطیف‌زاده و شلمزاری، ۱۳۹۸: ۲۷۹) هم مطرح کرده‌اند، آن موارد را

مطالبه و در صورت عدم موفقیت در وصول، اقامه دعوا کند. این امر، علی‌رغم نظر بعضی (اسکینی، ۱۳۷۸: ۷۶)، به‌هیچ‌وجه به معنی آن نیست که آمر (Amatriain and Manrique 2009: Arg/12) حق مراجعه مستقیم به طرف مقابل و حق اقامه دعوا علیه او را نخواهد داشت. به عبارتی، حق‌العمل‌کاری در برابر طرف مقابل ضامن اجرای تعهدات آمر است، ولی در برابر آمر قاعداً ضامن اجرای تعهدات طرف مقابل نبوده، بلکه فقط مسئول انجام پیگیری‌های لازم است.

۵. تصدی به حمل‌ونقل

در تصدی به حمل‌ونقل موضوع فرضیه مورد بحث به نحو آشکارتری خود را نشان می‌دهد. به این نحو که قرارداد حمل‌ونقل گرچه میان ارسال‌کننده و متصدی حمل‌ونقل بسته می‌شود و مطابق صراحت قانونی، این رابطه از نوع وکالت است، ولی بعداً آن‌گونه که دیگران (منقوطای ۱۴۰۱: ۳۹۷) هم نظر داده‌اند، این رابطه به رابطه میان متصدی حمل‌ونقل و مرسل‌الیه بدل می‌شود، به‌نحوی که متصدی حمل‌ونقل از دستورات و تعلیمات مرسل‌الیه اطاعت می‌کند و مخارج و هزینه‌های مربوطه را از او مطالبه می‌نماید. برای مثال، با جایگزین شدن مرسل‌الیه با ارسال‌کننده، ارسال‌کننده دیگر نمی‌تواند کالا را از متصدی حمل‌ونقل استرداد کند، گرچه کالا هنوز به مقصد نرسیده باشد. بنابراین، در این مورد علی‌رغم تغییر موکل وکالت همچنان باقی می‌ماند و وکیل به انجام وظایف خود مثل سابق ادامه می‌دهد.

موضوع به همین جا ختم نمی‌شود چون بارنامه با معامله اسنادی قابل نقل‌وانتقال است و آن‌گونه که (طارم‌سری، ۱۳۷۷: ۱۵۶) دیگران هم ابراز نموده‌اند، با دست‌به‌دست شدن بارنامه، موکل (مرسل‌الیه) تغییر می‌کند. پس آن‌گونه که دیگران (نقی‌زاده باقی، ۱۳۹۰: ۴۷) هم نظر داده‌اند، به‌طور قهری یا قراردادی، موکل سابق جای خود را به موکل جدیدی می‌دهد بدون اینکه طبق آنچه در قانون مدنی مقرر شده است وکالت منفسخ شود. این تفاوت آن‌چنان برای اهل فن عجیب بوده که بعضی (ثابت سعیدی، ۱۳۹۱: ۲۴۵)، اجتهاد در برابر نص نموده معتقد شده‌اند که فقط استثنائاً، درباره مسئولیت مدنی متصدی، قرارداد حمل‌ونقل تابع وکالت است. بعضی (نقی‌زاده باقی، ۱۳۹۰: ۴۸) به‌تبع بعضی دیگر (شهیدی، ۱۳۶۴: ۶۶)، نیز به‌طورکلی قابل انطباق نبودن آن با عقد وکالت را مطرح کرده‌اند. بعضی (کاتبی، ۱۳۷۵: ۲۵۲)، نیز به دلیل جایز بودن عقد وکالت و دوطرفه بودن آن، قرارداد حمل‌ونقل را با قرارداد وکالت قابل انطباق نمی‌دانند. این همه مخالفت بی‌دلیل هم نبوده، چون با دانش زمان خود نمی‌توانستند قبول کنند که وکالت، جایز ولی در همان حال با فوت، حجر یا تغییر آمر، قابل انتقال باشد. همان‌طور که ملاحظه می‌کنند قابل انتقال بودن وکالت آثار جایز بودن آن را محدود می‌کند و با انتقال، امکان می‌دهد که جانب‌های این قرارداد به‌نحوی که دیگران (منقوطای، ۱۴۰۱: ۳۸۷) هم تحلیل کرده‌اند، تغییر کند.

در این مورد، علاوه بر فوت، حجر یا تغییر آمر؛ فوت، حجر یا تغییر متصدی حمل و نقل نیز موجب منتهی شدن تعهدات مربوطه نمی‌شود. یعنی اگر متصدی حمل و نقل برای مثال ورشکسته شود، قرارداد حمل و نقل را مدیر تصفیه او، بدون اینکه قراردادی در این باره میان متصدی حمل و نقل و مرسل‌الیه وجود داشته باشد، به دیگری می‌سپارد که انجام دهد و این تغییر وکیل سبب گسسته شدن رابطه وکالت میان متصدی و مرسل‌الیه نمی‌شود. خود مدیر تصفیه هم به عنوان قائم مقام ورشکسته آن گونه که در کامن‌لا (Baskind, Osborne and Roach, 2013: 58) نیز معمول است، نماینده تجاری ورشکسته یا طلبکاران او به حساب نمی‌آید. به همین دلیل، فوت ورشکسته و حتی جنون او، موجب زوال سمت مدیر تصفیه نمی‌شود.

۶. فرض اصولی بودن این وضعیت در قانون تجارت

به نظر می‌رسد از مواردی که در این مقاله مورد بحث واقع شد می‌توان وحدت ملاک گرفته، معتقد به آن شد که به طور کلی «قابل انتقال بودن وکالت» در قانون تجارت امری اصولی است. یعنی اصل بر قابل انتقال بودن هر وکالت مطرح شده در (ق.ت) است، مگر اینکه غیر قابل انتقال بودن آن ثابت شود. به این ترتیب وکالت عامل وکالت متصدیان به هر نوع تأسیساتی که برای بعضی امور واسطه‌گری ایجاد می‌شود وکالت صاحب سهم جهت حضور و رأی دادن در مجامع عمومی شرکت یا جهت انتقال سهم وکالت در وصول وجه اسناد تجاری وکالت در اداره دارایی ورشکسته توسط طلبکاران وکالت از مدیرعامل و مدیر تصفیه و وکالت از طلبکاران ورشکسته اصولاً قابل انتقال خواهند بود. در نتیجه، قابل انتقال بودن از مقررات عمومی راجع به وکالت در (ق.ت) است. بنابراین، مقرر در باب قائم مقامی تجاری (ق.ت) به این صورت که «وکالت سایر کسانی که در قسمتی از امور تجارتخانه یا شعبه تجارتخانه سمت نمایندگی دارند، تابع مقررات عمومی راجع به وکالت است»، مانع اعمال قاعده قابل انتقال بودن وکالت درباره آنان نخواهد شد. منظور این مقرر خدمه یا شاگرد تجارتخانه یا کسانی مانند حسابدار یا انباردار هستند که وکیل رئیس تجارتخانه یا وکیل مدیرعامل شرکت محسوب می‌شوند.

با فوت، حجر یا تغییر رئیس تجارتخانه (در تجارتخانه تاجر حقیقی) وکالت آنان نیز به جانشین متوفی یا محجور یا به رئیس جدید منتقل می‌شود و با فوت، حجر یا تغییر مدیرعامل (در تجارتخانه تاجر حقوقی) وکالت آنان نیز به جانشین مدیرعامل متوفی یا محجور یا به مدیرعامل جدید منتقل می‌شود. بنابراین، این مقرر بر موارد پیش گفته، برای مثال بر وکالت در وصول وجه سند تجاری، نیز تأثیری نخواهد داشت.

بدون تردید با فوت، حجر یا تغییر آمر وصف امانت برای نماینده حتی به نحو قوی‌تری باقی می‌ماند، زیرا او تا به حال مال را با اذن آمر در اختیار داشته و با فوت، حجر یا تغییر او، آن را مدتی به طور ناخواسته و برای رعایت مصلحت جانشینان آمر متوفی، رعایت مصلحت آمر محجور شده یا رعایت مصلحت آمر

جانشین شده در نزد خود نگه می‌دارد. در مواردی چاره‌ای جز باقی ماندن نمایندگی علی‌رغم فوت، حجر یا تغییر آمر وجود ندارد چون موضوع نمایندگی در شرایطی است که لاجرم باید انجام شود، نظیر نمایندگی در تصدی به حمل و نقل. بدیهی است نمی‌توان انتظار داشت با فوت، حجر یا تغییر آمر، کالا در میانه راه در هوا، دریا، جاده یا بر روی ریل متوقف بماند تا تکلیف آن توسط افراد جانشین مشخص شود. حتی صبر کردن مستلزم صرف هزینه است و چه‌بسا منجر به تضییع و تفریط کالا شود. خصوصاً که آن‌گونه که در کامن‌لا (Story, 2004: 43) نیز به آن توجه شده است، معمولاً متصدی در حال حمل کالای فقط یک آمر نیست و چه‌بسا، برای مثال بر روی یک کشتی، کالاهای متعلق به ده‌ها یا صدها آمر بار شده باشد. آن‌گونه که در کامن‌لا نیز (List and Pettit 2011: 6) مطرح است، نمایندگی مجلس هم نوعی نمایندگی از گروه آمران^۱ است.

ضرورت رعایت مصلحت آمر در نمایندگی در قائم مقامی تجارتمی هم قابل مشاهده است مخصوصاً به این دلیل که با فوت، حجر یا تغییر آمر، قائم مقام باید مانع رکود در امور تجارتخانه و در نتیجه مانع تحمیل ضررهای ناشی از رکود و تعطیلی تجارتخانه به جانشینان آمر گردد. در دلالی هم به نحوی این حالت قابل مشاهده است. اگر کالا از روی نمونه فروخته شده و نمونه در نزد دلال باشد باید تا اجرای کامل معامله، تحویل ثمن از سوی خریدار و تحویل مبیع از سوی فروشنده، این نمونه در نزد دلال باقی بماند. فوت، حجر یا تغییر هیچ‌یک از طرفین دلال را از این تکلیف بری نمی‌کند. حتی با فوت یا حجر خود دلال هم این نمونه لاجرم باید در نزد جانشین او در شرایطی که لازمه نگهداری آن است نگه داشته شود. قائم مقام یا متصدی در این‌گونه موارد موضوع نمایندگی را به صورت حداقلی و به‌طور ایستا اداره نمی‌کنند، بلکه آن را به صورت معمول و با اختیاراتی که تا به حال داشته‌اند اداره می‌کنند.

در مواردی شرایط طوری نیست که بشود به راحتی معتقد به فسخ رابطه نمایندگی شد. برای نمونه، اگر دارندگان اوراق مشارکت هزار نفر باشند لاجرم با فوت، حجر یا تغییر یک یا چند نفر از آن‌ها نمی‌توان قائل به فسخ رابطه نمایندگی در باره همه دارندگان آن اوراق شد. حتی شرایط به نحوی نیست که بشود قائل به فسخ رابطه بانک عامل با آمران متوفی، محجور یا تغییر کرده شد و چاره‌ای جز فرض انتقال نمایندگی نخواهد بود. در حق العمل کاری همان‌طور که طرف مقابل آمر را نمی‌شناسد. چه‌بسا آمر هم طرف مقابل یا طرف‌های مقابل را نمی‌شناسد، از چند و چون دقیق معاملات خبر ندارد و مدارک و اطلاعات لازم را در اختیار ندارد. پس باز هم شرایط اجازه نمی‌دهد که با فوت، حجر یا تغییر او معتقد به گسستن رابطه نمایندگی باشیم.

در حقوق خارجی اعم از پیروان حقوق نوشته یا کامن‌لا جز در حد اشاره به این نکته مهم پرداخته نشده است. اشاره مزبور هم در حقوق فقط تعدادی از آن کشورها به چشم می‌خورد نه در حقوق همه

آن‌ها. لحظه فوت، حجر یا تغییر آمر هم می‌تواند مهم باشد، اگرچه (ق.ت) بدون توجه به این لحظه و به‌طور مطلق نمایندگی تجاری را قابل انتقال تلقی کرده است. اگر حق العمل کاری که برای فروش کالایی مأمور شده هنوز خریداری را نیافته و با او وارد معامله نشده باشد، می‌توان انتظار داشت که با فوت، حجر یا تغییر آمر علی‌رغم بقایید امانی او وظیفه فروش مال از سوی او منتفی شود. ولی اگر بعد از فروش کالای موضوع نمایندگی، فوت، حجر یا تغییر آمر اتفاق بیافتد، به‌هیچ‌وجه نمی‌توان معتقد به منتفی شدن رابطه حق العمل کاری بود و باید قائل به انتقال رابطه حق العمل کاری به جانشین آمر شد.

نتیجه‌گیری

تحلیل تحقیقی توصیفی فوق فرضیه این مقاله تحت عنوان «اصولاً قابل انتقال بودن وکالت در نمایندگی تجاری» را ثابت کرد. منظور از قابل انتقال بودن وکالت (نمایندگی) در درجه اول اهمیت، باقی ماندن نمایندگی برای نماینده تجاری علی‌رغم فوت، حجر یا تغییر منوب‌عنه است. در درجه دوم، این وضعیت به‌طور موردی باقی ماندن نیابت علی‌رغم فوت، حجر یا تغییر نایب را هم در برمی‌گیرد. منظور از نمایندگی تجاری، نمایندگی قراردادی است نه قانونی. نمایندگان تجاری اغلب به‌طور مستقل عمل کرده، تاجر محسوب می‌شوند. پس این بحث مدیرعامل شرکت را در بر نمی‌گیرد. این قاعده نه‌فقط درباره انواع معین نمایندگی تجاری نظیر حق العمل کاری، بلکه درباره انواع نامعین آن نظیر عاملی، نیز قابل اعمال است. قابل انتقال بودن وکالت لزوماً به معنی لازم بودن آن نیست. پس در وکالت قابل انتقال هم با عزل یا استعفای وکیل، انتفای موضوع یا پایان مدت وکالت (در صورت مدت‌دار بودن آن) وکالت منتفی می‌شود. درباره اشکال مختلفی از چنین وکالتی سوابق فقهی نیز وجود دارد. حقوق خارجی معمولاً برای عزل یا استعفای بی‌موقع وکیل خسارت در نظر گرفته است، ولی چنین حالتی در ایران فقط برای عزل متصدی حمل و نقل در نظر گرفته شده و قابل تسری به موارد مشابه نیست.

در نظر گرفته شدن بانک به‌عنوان عامل دارندگان دائماً در حال دگرگونی اوراق مشارکت در ق.ا.ا.م. از دلایل قابل انتقال فرض شدن نمایندگی تجاری است. منعزل نشدن قائم‌مقام تجاری با فوت یا حجر رئیس تجارتخانه هم همین‌طور. قاعدتاً انتقال ارادی تجارتخانه به دیگری را هم باید به این موارد افزود. تداوم تجارت شرکت با انحلال آن مدنظر قانون‌گذار نبوده، پس با انحلال شرکت قائم‌مقام تجاری منعزل می‌شود. البته، بهتر بود به‌جای انحلال شرکت، «انحلال و تصفیه» آن ملاک این مقرر قرار می‌گرفت. با ترک تجارت از سوی شرکت یا تاجر حقیقی نیز، قائم‌مقامی تجاری منتفی می‌شود. برخلاف قائم‌مقام تجاری، نمایندگان تجاری مستقل می‌توانند انجام نمایندگی خود را بدون نیاز به اجازه آمر به‌طور کامل به دیگری یا دیگران واگذار کنند، یعنی قاعدتاً وکالت در توکیل دارند و واگذار شونده وکیل آن‌ها خواهد بود نه وکیل آمرشان. قاعدتاً به‌طور پیوسته وکیل قبلی ضامن خسارات ناشی از عملکرد وکیل بعدی خواهد بود.

منوط شدن استحقاق دریافت اجرت دلال و حق العمل کاری به ختم اجرای معامله موضوع دلالی یا حق العمل کاری، فرضیه قابل انتقال بودن دلالی را مطرح و لاجرم ثابت می‌کند. وقتی طرف مقابل، آمر حق العمل کاری را نمی‌شناسد، قاعدتاً فوت یا حجر یا تغییر آمر نمی‌تواند حق العمل کار بودن حق العمل کاری را در مقابل آن طرف منتفی کند. این وضعیت نه به معنی نماینده نبودن حق العمل کاری، بلکه به معنی قابل انتقال بودن نمایندگی اوست. در تصدی به حمل و نقل، انتقال نمایندگی متصدی از ارسال‌کننده به مرسل‌الیه و از مرسل‌الیه قبلی به مرسل‌الیه بعدی کاملاً آشکار است. متصدی، اول نماینده ارسال‌کننده است، بعد می‌شود نماینده مرسل‌الیه و بعد نماینده انتقال‌گیرنده از مرسل‌الیه و الی آخر. با هر انتقال، متصدی، دیگر نه از دستورات و تعلیمات آمر قبلی بلکه از دستورات و تعلیمات آمر بعدی اطاعت می‌کند. فوت، حجر یا تغییر متصدی نیز منجر به انتفای تعهدات او نمی‌شود.

به نظر می‌رسد از آنچه درباره عاملی، قائم‌مقامی تجارتي، دلالی، حق العمل کاری و تصدی به حمل و نقل گفته شد، می‌توان وحدت ملاک گرفته معتقد به اصولاً قابل انتقال بودن همه انواع وکالت در (ق.ت) (نمایندگی تجاری) شد. در واقع، برای این موضوع، اصولاً همه وکالت‌های مورد استفاده در (ق.ت) و قوانین پیرامون آن، نمایندگی تجارتي به حساب می‌آیند. در واقع نیازهای تجارت، نظیر عدم امکان توقف حمل و نقل در تصدی به حمل و نقل وکالت جمعی متصدی برای ارسال‌کنندگان متعدد کالا وکالت جمعی بانک عامل برای دارندگان پرتعداد اوراق مشارکت، عدم امکان تأثیر وضعیت آمر بر جایگاه حق العمل کاری در برابر طرف مقابل، عدم امکان نادیده گرفتن اجرت دلال و حق العمل کاری در کنار گذاشته شدن آنان قبل از ختم اجرای معامله، عدم امکان صرف نظر از وظایف مداوم دلال نظیر تکلیف به نگهداری نمونه کالا تا ختم اجرای معامله و زیانبار بودن راکد و تعطیل کردن تجارتخانه از سوی قائم‌مقام، باعث وجود قاعده مورد بحث می‌شود.

به این ترتیب، علی‌رغم مطلق بودن قاعده مورد بحث در (ق.ت)، لحظه فوت، حجر یا انتقال آمر می‌توانست در انتقال یا عدم انتقال نمایندگی مؤثر باشد. برای مثال وقتی هنوز موضوع حق العمل کاری از سوی حق العمل کاری معامله نشده، موجبات قابل انتقال بودن نمایندگی او فراهم نشده است.

فهرست منابع

- اسکینی، ربیعا. (۱۳۷۸). حقوق تجارت؛ کلیات، معاملات تجاری، تجار و سازمان‌دهی فعالیت تجاری. تهران: انتشارات سمت.
- افتخاری، جواد. (۱۳۷۹). حقوق تجارت (۱) نظری و کاربردی، اشخاص و تکالیف آن‌ها. تهران: انتشارات ققنوس.
- امینی، منصور و مونا عبدی. (۱۳۹۲). «بررسی تطبیقی نظریه نمایندگی ظاهری». مجله حقوقی دادگستری، ۷۸(۸۸)، ۶۳-۹۰.
- ثابت سعیدی، ارسلان. (۱۳۹۱). حقوق تجارت (رشته‌های علوم اجتماعی و حسابداری). تهران: انتشارات دانشگاه پیام نور.
- جنیدی، لعیا و ملیحه زارع. (۱۳۹۴). «اعمال قاعده خرق حجاب شخصیت حقوقی بر مدیران؛ تحلیل مسئولیت مدیران شرکت‌های سرمایه در قبال دیون پرداخت نشده شرکت». مطالعات حقوق تطبیقی، ۶(۱)، ۶.
- حسینی، حسن. (۱۳۸۰). حقوق تجارت. تهران: میزان.
- حیدرپور، البرز. (۱۳۸۲). محدودیت‌های مدیران شرکت‌ها در انجام معاملات - مطالعه تطبیقی در حقوق ایران و انگلیس. تهران: مه‌زیار.
- حیدری، احمد، سید حکمت‌الله عسگری و مصطفی ماندگار. (۱۳۹۷). «آثار اعمال نمایندگی در اصول قراردادهای تجاری بین‌المللی و اصول قراردادهای اروپایی». فصلنامه پژوهش‌های روابط بین‌الملل، ۸(۳)، ۳۸.
- دشمن‌زیاری، اسفندیار. (۱۳۹۰). حقوق تجارت. تهران: مهربان نشر.
- راستین، منصور. (۱۳۵۱). حقوق بازرگانی. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- زنگنه، عبدالحمید اعظمی. (۱۳۵۳). حقوق بازرگانی. تهران: بی‌نام.
- ستوده، حسن. (۱۳۴۹). حقوق تجارت. جلد ۱، تهران: انتشارات دهخدا.
- سماواتی، حشمت‌الله. (۱۳۷۸). حقوق تجارت. جلد ۱، تهران: نشر میزان.
- سماواتی، حشمت‌الله. (۱۳۹۴). قراردادهای تجاری. تهران: انتشارات جنگل - جاودانه.
- شهیدی، مهدی. (۱۳۶۴). «برخورد قانون مدنی و تجارت در مورد قرارداد حمل و نقل». نشریه دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی، ۲(۱).
- طارم‌سری، مسعود. (۱۳۷۷). حقوق بازرگانی بین‌المللی. تهران: شرکت چاپ و نشر بازرگانی.
- عبادی، محمد، حمید مسجدسرای و هرمز اسدی کوه‌باد. (۱۴۰۱). «تبیین فقهی و حقوقی حق العمل‌کاری و مقایسه آن در مذاهب خمس». ماهنامه علمی جامعه‌شناسی سیاسی ایران، ۵(۹).
- عرفانی، محمود. (۱۳۶۵). حقوق تجارت (اعمال تجاری، تجار، دفاتر تجاری، برات، سفته، چک). جلد ۱، تهران: جهاد دانشگاهی.
- عیسی تفرشی، محمد. (۱۳۷۸). مباحثی تحلیلی از حقوق شرکت‌های تجاری. جلد ۱، تهران: انتشارات دانشگاه تربیت مدرس.
- فخاری، امیرحسین. (۱۳۸۰). «نگاهی به رأی اصراری شماره ۳ مورخ سال ۱۳۷۷ هیئت عمومی دیوان عالی کشور در زمینه انعقاد قرارداد حمل و نقل توسط نماینده». مجله تحقیقات حقوقی، ۳۳ و ۳۴.

- فخاری، امیر حسین. (بی تا). *حقوق تجارت (۱): کلیات، تاجر و اعمال تجارتمی*. تهران: دانشگاه امام صادق (ع).
 فرزانه مهر، علیرضا. (۱۳۹۶). *محشای قانون تجارت*. تهران: انتشارات جاودانه.
 فرجی، حمید. (۱۳۸۶). *دلالتی در حقوق ایران (تحلیل مسئولیت مدنی دلالت)*. تهران: انتشارات خرسندی.
 فیضی چکاب، غلام نبی، مجید بنایی اسکویی و سید محمد موسوی. (۱۳۹۹) «اجرای قاعده اصیل واقعی در شرکت‌های مادر و تابعه: مطالعه تطبیقی در حقوق آمریکا، فقه امامیه و حقوق ایران». فصلنامه پژوهش تطبیقی حقوق اسلام و غرب، (۳)۷.
 قاسم‌زاده، سید مرتضی. (۱۳۷۵). «وکالت بدون فسخ (وکالت بلاعزل و وکالت بدون استعفا)». دیدگاه‌های حقوقی (۳).
 قنواتی، جلیل. (۱۳۸۱). «ماهیت حقوقی نمایندگی». مجله مجتمع آموزش عالی قم، (۱۲)۴.
 قنواتی، جلیل و محمد عیسی تفرشی. (۱۳۸۰). «رابطه نهاد نمایندگی با نهادهای حق العمل‌کاری، عاملی و دلالتی». مجله مجتمع آموزش عالی قم، (۱۱)۳.
 کاتبی، حسینی. (۱۳۷۵). *حقوق تجارت*. تهران: گنج دانش.
 کاتوزیان، ناصر. (۱۳۷۶). *حقوق مدنی - عقود اذنی - وثیقه‌های دین (عقود معین ۴)*. تهران: انتشارات مدرس.
 کویانی، کورش. (۱۳۸۶). *حقوق شرکت‌های تجارتمی*. تهران: نشر میزان.
 لطیف‌زاده، مهدیه و عبدالله خدابخشی شلمزاری. (۱۳۹۸). «رویکرد فقهی حقوقی بر ماهیت و آثار وکالت تفویضی». مطالعات فقه و حقوق اسلامی، (۲۱)۱۱.
 لنگرودی، محمدجعفر جعفری. (۱۳۷۰). *ترمیم‌بهری حقوق*. تهران: انتشارات گنج دانش.
 محقق داماد، سید مصطفی و فرزاد طهرانی. (۱۳۸۹). «ماهیت و آثار نمایندگی غیر مستقیم در حقوق ایران و حقوق اروپایی». فصلنامه حقوق، (۱۰۱)۴۰.
 منقوطای، احد قلی‌زاده. (۱۳۹۵). «تحلیل حقوقی اصل اختصاص انحصاری ارگان اجرایی شرکت به مدیرعامل». دانش حقوق مدنی، (۹)۲۳.
 منقوطای، احد قلی‌زاده. (۱۴۰۱). «تحلیل حقوقی تعلیق در انشاء در قراردادهای حمل و نقل تجارتمی». فقه و مبانی حقوق اسلامی، (۲)۵۵.
 منقوطای، احد قلی‌زاده. (۱۴۰۲). «تحلیل حقوقی اقرار، انکار و سوگند مدیرعامل یا مدیر تصفیه ورشکستگی از سوی شرکت». فصلنامه مطالعات حقوق خصوصی، (۳)۵۳.
 نعیمی، عمران. (۱۳۸۹). «نمایندگی تجاری». فصلنامه حقوق، (۱)۴۰.
 نقی‌زاده باقی، پیام. (۱۳۹۰). «ماهیت حقوقی قرارداد حمل و نقل و مسئولیت متصدی آن». تعالی حقوق، (۱۳)۴ و (۱۴).
 نیازی، علیرضا، مصطفی نصیری و وحید قاسمی عهد. (۱۴۰۰). «وظایف نماینده تجاری نسبت به شخص ثالث در فقه با رویکردی به حقوق ایران و انگلیس». مطالعات فقه اقتصادی، (۴)۳.
 یزدانی، غلامرضا. (۱۳۹۷). *حقوق تجارت (۱): بررسی تحلیلی مقررات قانون تجارت؛ تاجر، معاملات تجارتمی و مایه تجارتمی*. تهران: مجمع علمی و فرهنگی مجد.

References

- Amatriain, Ana & Mariel Manrique (2009). Argentina. In D. Campbell, *International Agency and Distribution Law* (Vol. 1, pp. Arg/1- Arg/40). Salzburg: Yorkhill Law Publishing.

- Anthoni, Peter & Butzow Nordia (2009). Finland. In D. Campbell, *International Agency and Distribution Law* (Vol. 2, pp. Fin/1- Fin/21). Salzburg: Yorkhill Law Publishing.
- Baskind, Eric, Greg Osborne & Lee Roach (2013). *Commercial Law*. Hampshire: Oxford University Press.
- Clarke, M.A., R.J.A. Hooley, R.J.C. Munday, I.L.S. Sealy, A.M. Tettenborn, & P.G. Turner (2017). *Commercial Law; Text, Cases, and Materials*. London: Oxford University Press.
- Dryllerakis, John C. (2009). Greece. In D. Campbell, *International Agency and Distribution Law* (Vol. 2, pp. Gre/1- Gre/40). Salzburg: Yorkhill Law Publishing.
- Fortun, Philip Silfrid Alfaro, Mylene Marcia Creencia, & Bayani B. Loste (2009). The Philippines. In D. Campbell, *International Agency and Distribution Law* (Vol. 3, pp. Phi/1- Phi/42). Salzburg: Yorkhill Law Publishing.
- Heffermehl, Jorgen Stang (2009). Norway. In D. Campbell, *International Agency and Distribution Law* (Vol. 3, pp. Nor//1- Nor/30). Salzburg: Yorkhill Law Publishing.
- Henderson, Mark, & Clifford Chance (2009). France. In D. Campbell, *International Agency and Distribution Law* (Vol. 2, pp. Fra/1- Fra/37). Salzburg: Yorkhill Law Publishing.
- List, Christian, & Philip Pettit (2011). *Group Agency: the Possibility, Design, Status of Corporate Agents*. New York: Oxford University Press.
- Marsh, S.B., & J. Soulsby (2002). *Business Law*. London: McGraw-Hill Book Company.
- Munday, Roderick (2010). *Agency Law and Principles*. New York: Oxford University Press.
- Murdoch, John (2009). *The Law of Estate Agency*. London: Routledge.
- Saintier, Severine (2009). Unauthorised Agency in French Law. In D. Busch, & L. Macgregor, *The Unauthorised Agent; Perspectives from European and Comparative Law* (pp. 17-60). New York: Cambridge University Press.
- Saleem, Muhammad Yusuf (2013). *Islamic Commercial Law*. Singapore: John Wiley & Sons.
- Story, Joseph (2004). *Commentaries on the Law of Agency, as a Branch of Commercial and Maritime Jurisprudence, with Occasional Illustrations from the Civil and Foreign Law*. New Jersey: The LawBook Exchange, Ltd.

In Persian

- Amini, Mansour & Mona Abdi (2013). "A comparative study of the theory of apparent representation". *Judicial Law Journal*, 78(88), 63-90.
- Doshmanziari, Esfandyaar (2011). *Commercial law*. Tehran: Mehrabaan publicaions.
- Ebaadi, Mohammad, Hamid Masjedsarai, and Hormoz Asadi Kouh Baad (2022). "Jurisprudential and legal explanation of the commissioner and its comparison in five religions". *Iranian Journal of Political Sociology*, 5(9), 48-67.
- Eftekhaari, Javad (2000). *Business Law (1), Theoretical and Practical, Persons and Their Assignments*. Tehran: Qoqnoos Publications.
- Erfaani, Mahmoud (1986). *Commercial Law (Commercial Practices, Merchants, Trade Ledgers, Bill of Exchange, Promissory Notes, Checks) (Vol. 1)*. Tehran: University Jihad.

- Eskiney, Rabia (1999). *Commercial law; generalities, business transactions, merchants and organization of commercial activity*. Tehran: SAMT Publications.
- Fakhaari, Amirhoseyn (2001). "A glance at the decision of the Supreme Court on the signing of the contract of transportation by the representative". *Journal of Legal Research*, 33 and 34, 85-106.
- Fakhaari, Amirhoseyn (undated) *Business Law (1); generalities, merchants, and business practices*. Tehran: Imam Sadiq University.
- Faraji, Hamid (2007). *Brokerage in Iranian Law (Analysis of Broker's Civil Responsibility)*. Tehran: Khorsandi Publications.
- Faraazandemehr, Alirezaa (2017). *Explaining business law*. Tehran: Javdaneh Publications.
- Feyzi Chekaab, Gholaamnabi, Majid Banaei Oskoui and Seyyed Mohammad Mousavi (2020). "Implementation of the Real Principle Rule in Parent and Subsidiary Companies: A Comparative Study in American Law, Imamieh Jurisprudence and Iranian Law." *Comparative Research of Islamic and Western Law*, 7(3): 149-182.
- Ghanavati, Jalil, & Isaa Tafreshi (2001). "The relationship between establishment of representation with commission, agency and brokerage institutions". *Journal of Higher Education Complex*, 3 (11), 55-81.
- Ghanavati, Jalil (2002). "Legal nature of representation". *Journal of Qom Higher Education Complex*, 4 (12), 133-160.
- Ghasemzadeh, Seyyed Mortezaa (1996). "Advocacy without revocation (undismisable advocacy and un-resignable advocacy)". *Legal Perspectives* (3), 99-114.
- Hasani, Hasan (2001). *Commercial law*. Tehran: Mizaan.
- Heidari, Ahmad, seyed Hekmatollah Asgari, & Mostafaa Maandegaar (2018). "Effects of applying representation in the principles of international commercial contracts and principles of European contracts". *International Relations Researches*, 8(3), 251-272.
- Heydarpoor, Alborz (2003). *The Limitations of Company Managers in Transactions: A Comparative Study in Iranian and British Law*. Tehran: Mahziar.
- Issa Tafreshi, Mohammad (1999). *Analytical Issues of Commercial Companies Law (Vol. 1)*. Tehran: Tarbiat Modarres University Press.
- Joneidi, Layaa, & Malihe Zaare (2015). "Applying the Rule of Unveiling the Legal Personality on Managers; Analysis of the Responsibility of Managers of Capital Companies for Unpaid Company Debts". *Comparative Law Studies*, 6(1), 85-105.
- Kaatebi, Hoseyngholi (1996). *Commercial law*. Tehran: Gange Daanesh.
- Katouzian, Naaser (1997). *Civil rights- Permissive contracts- Pledges of Debt (Detemined contracts 4)*. Tehran: Modarres Publications.
- Kaviani, Kourosh (2007). *Commercial Companies Law*. Tehran: Mizaan Publications.
- Langroudi, Mohammad Jafar Jafary (1991). *Terminology of Law*. Tehran: Gange Daanesh Publication.
- Latifzadeh, Mahdieh & Abdollah Khodaabakhshi Shalamzari (2019). "A jurisprudential legal

- approach to the nature and effects of delegated representation". *Islamic jurisprudence and law studies*, 11(21), 271-288.
- Manghutay, Ahad Gholizadeh (2022). "Legal Analysis of Suspension of Initiative in Commercial Transportation Contracts". *Jurisprudence and Principles of Islamic Law*, 55(2), 387-407.
- Manghutay, Ahad Gholizadeh (2023). "Legal Analysis of the Confession, Denial and Oath of the Executive Manager or Liquidator of Bankruptcy on behalf of the Company." *Private Law Studies* 53(3): 465-487.
- Manghutay, Ahad Gholizadeh (2016). "Legal analysis of the principle of exclusive assignment of executive organ of the company to the executive manager". *Journal of Civil Rights*, 23(9), 39-69.
- Mohaghegh Dhaamaad, Seyyed Mostafaa, and Farzaad Monshizadeh Tehrani (2010). "The nature and effects of indirect representation in Iranian and European law". *Journal of Law*, 40(101), 277-296.
- Naghizadeh Baghi, Payaam (2011). "The legal nature of the transport contract and the responsibility of its operator". *Excellence of Law*, 4 (13 and 14), 39-57.
- Naimi, Emraan (2010). "Commercial representation". *Law Quarterly*, 40(1), 335-355.
- Niazi, Alirezaa, Mostafaa Nasiri, and Vahid Ghasemi Ahd (1400). "Duties of the trade representative towards a third party in jurisprudence with an approach to Iranian and British law". *Economic Jurisprudence Studies*, 3(4), 165-180.
- Raastin, Mansour (1972). *Commercial law*. Tehran: Tehran University Press.
- Sabet Saedi, Arsalaan (2012). *Business Law (Social Sciences and Accounting)*. Tehran: Payame Noor University Press.
- Samaavaati, Heshmatollah (1999). *Business Law (Vol. 1)*. Tehran: Mizaan Publication.
- Samaavaati, Heshmatollah (2015). *Business Contracts*. Tehran: Jangal Javdane Publications.
- Shahidi, Mehdi (1985). "Civil and trade law dealing with transportation contracts". *Journal of Faculty of Law of Shahid Beheshti University*, 2(1), 64-70.
- Sotoudeh, Hasan (1960). *Business Law (Vol. 1)*. Tehran: Dehkhoda Publication.
- Taromsari, Masoud (1998). *International Commercial Law*. Tehran: Commercial Printing and Publishing Company.
- Yazdani, Gholaamrezaa (2018). *Commercial Law (1): An analytical examination of the provisions of the Commercial Law; Merchants, Commercial Transactions and Commercial Capital*. Tehran: Majd Scientific and Cultural Forum.
- Zanganeh, Abdolhamid Azami (1974). *Commercial law*. Tehran: Unnamed.